بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 15/07/93

جلسه 1200

راجع به حکمی که بأصله ضرری هست مثل وجوب حج، (بنابر نظر مشهور که معتقدند وجوب حج حکم ضرری هست) اگر در یکجا مستلزم ضرر مازادی بشود از آقای خوئی نقل کردیم که لاضرر بر می دارد وجوب حج را در مواردی که مستلزم ضرر مازاد بر متعارف هست، و اشکال کردیم به ایشان که خطاب وجوب حج مخصص هست نسبت به لاضرر، لاضرر می گوید لاحکم ضرری خطاب وجوب حج می گوید وجوب الحج الضرری ثابت، و اطلاق مخصص مقدم هست بر عموم عام ولو عموم عام عموم دلیل حاکم باشد، بالاخره دلیل عام حاکم هم باشد تخصیص که خورد به یک مخصصی اطلاق مخصص بر عموم آن عام مقدم است.

یک نکته امروز عرض کنم: این اشکال به مثل مرحوم آقای خوئی وارد نیست، چون ایشان معتقد است مثل استادش مرحوم نائینی که از ابتدا لاضرر تخصصا احکامی را که بأصلها ضرریةٌ احکامی که از اساس ضرری هست شامل نمی شود، پس وجوب حج به آن مقدار که ضرر متعارف دارد اصلا مشمول دلیل لاضرر نیست، و لا ضرر از ابتدا ناظر هست به اطلاقات و عمومات تکالیف، ضرری که از ناحیه اصل خطاب وجوب حج متوجه مکلف می شود او تخصصا خارج است، اما ضرری که از اطلاق وجوب حج ناشی می شود آن ضرر مورد خطاب لاضرر هست، چون لاضرر مفادش این است که حکمی را که به اطلاق خطاب ثابت است اگر مستلزم ضرر بود لاضرر اطلاق خطاب تکلیف را تقیید می زند، اگر این را بگوئیم مطلب همانی است که آقای خوئی فرموده، لاضرر نسبتش با خطاب وجوب حج نسبت خطاب عام و خطاب خاص نیست، خطاب وجوب حج نسبت به اصل ضرری که متعارف هست در حج تخصیص نخورده بلکه تخصصا شامل او نمی شود، و فقط لاضرر ناظر است به نفی ضررهایی که ناشی است از اطلاق خطابات تکلیف، و بنابراین می تواند لاضرر حاکم باشد بر اطلاق خطاب وجوب حج اگر مستلزم ضرر مازادی بشود، اصل خطاب حج که مستلزم ضرر متعارف هست در حج رابطه اش با لاضرر دیگر رابطه مخصص با دلیل عام نشد تا بگوئیم اطلاق مخصص بر عموم عام مقدم است.

البته ما این مبنا را قبول نداریم که لاضرر شامل احکامی که از اساس ضرری هستند نمی شود و خروج این احکام از لاضرر تخصصا هست نه تخصیصا، و این مطلب را انشاء الله در آینده نزدیک توضیح خواهیم داد.

**مطلب:** در بحوث در بحث های آینده مطرح کرده اند گفته اند که حج اصلا ضرری نیست، زیرا مکلف در برابر مولا مالکیت و حریتی ندارد، حق مالکیت و حریت عبد در برابر دیگران است نه در برابر خدا، ولذا وجوب حج از طرف خدا وقتی جعل می شود این مستلزم ضرر بر مکلف نیست، که این باز معنایش این است که خروج حج از لاضرر خروج تخصصی است.

**اقول:** اگر این را بگوئیم که اصلا دیگر هیچ کجا نمی شود قاعده لاضرر را پیاده کرد، چون همه احکام الهیه همین است دیگر، ما که در برابر خدا حقی نداریم، اگر بنا باشد این مانع بشود از صدق ضرر پس روی کدام حکم شرعی ما می خواهیم دست بگذاریم بگوئیم این مستلزم ضرر است؟ وجوب حج می گوئید مستلزم ضرر نیست چون ما در رابطه با خدا حق مالکیت و حریتی نداریم، خوب بقیه احکام هم همین است، اگر حج مستلزم ضرر زائدی شد باز همین است احکام دیگر هم همین است، ولذا عملا این بیان مختل می کند قاعده لاضرر را، چون ما می خواهیم در رابطه با احکام شرعی لاضرر را پیاده کنیم، اگر بنا باشد که لاضرر در رابطه بین عبد و مولا جاری نشود چون عبد حق حریت و مالکیتی ندارد در برابر مولا این باعث بشود که بگوئیم ضرر صادق نیست بر نقص مالی و یا بدنی که بواسطه امر خدا حاصل می شود برای عبد، اگر این را بگوئیم این از اساس قاعده لاضرر را به هم می زند، در معاملات هم خدا فرموده اوفوا بالعقود اطلاقش بیع الغبن را هم می گیرد، من به خاطر امتثال امر خدا که فرمود اوفوا بالعقود مجبورم بیع الغبن را تحمل کنم، خوب آنجا هم بگوئید که ضرر صادق نیست، این مطالب قابل گفتن نیست از کسی که قاعده لاضرر را قبول دارد، انشاء الله این را بعدا توضیح خواهیم داد.

**ادامه تخریج چهارم نفی از فاضل تونی و محقق مراغی**

راجع به فرمایش فاضل تونی و محقق مراغی که گفتند لاضرر غیر متدارکٍ، اصل نقص مالی که تدارک بشود ضرر نیست، تصریح می کنند می گویند اگر کسی خانه شما را تخریب کند و از نو بسازد به شما ضرر مالی نزده، این را محقق مراغی در کتاب عناوین تصریح می کند، بعد می گوید البته نگوئید پس جائز هست که یک شخصی بر خلاف رضایت من بیاید خانه مرا تخریب کند و از نو تجدید بنا کند با اینکه من راضی نیستم؟ ایشان می فرماید از حیث ضرر عینی و منفعتی به شما ضرر زده این آقا که مدتی شما را از منافع این خانه محروم می کند، و الا به لحاظ ضرر مالیتی راجع به این خانه بله ملتزم می شویم ضرر مالیتی به شما به لحاظ ارزش این خانه وارد نکرده، چون خانه قدیمی شما را تخریب کرد تبدیل کرد به خانه جدید الاحداث، او که به شما ضرر مالیتی به لحاظ ارزش خانه نزده است، حرمت کار او به لحاظ حرمت تصرف در مال غیر بدون اذنش هست و به لحاظ ضرر منفعتی هست که به شما زد و شما را محروم کرد از منافع این خانه در این مدت که تخریب شده بود.

 **اقول:** انصاف این است که این فرمایش تمام نیست، البته ما با فاضل تونی و محقق مراغی در این مطلب شریک هستیم و موافق هستیم که نقصی که مقابلش نفعی باشد به این ضرر نمی گویند، و الا تجار همیشه باید ضرر کنند چون جنسش را می فرشود به قیمت مساوی یا بیشتر، هیچ عرفی نمی گوید ضرر کرد، و ما به همین خاطر در عبادات و امتثال تکالیف الهی می گوئیم ما ضرر نکردیم ولو پول خرج کنیم، حج برویم با قیمت چند برابر ما امتثال امر خدا کردیم ما ضرر نکردیم، ضرر به قول مطلق ما نکردیم، بله پولمان تمام شد، خوب انسان پول را می خواهد که خرج بکند، ما به آقای صدر اشکال می کردیم که شما که قاعده لاضرر را قبول دارید و این حرفها را می زنید این از شما بعید است، و الا از ما که بعید نیست که صریحا اعلام می کنیم که امتثال تکالیف الهیه ضرر نیست ولو به قیمت زیاد هم ما مجبور بشویم حج برویم یا آب وضوء بخریم و امثال ذلک، ما متضرر نشدیم بلکه ما امتثال کردیم تکلیف خدا را.

{سؤال؟ جواب: حالا وضوء مریض مشروع نیست، شما جائی را که مشروع هست بفرمائید مثلامن اگر وضوء بگیرم صدهزار تومان جریمه ام می کنند، خوب بکنند، بله ضررهای بدنی منصوص است که مثلا المریض یصلی جالسا، اما ضرر مالی را حساب کنید که این آقا اگر بخواهد نماز ایستاده بخواند صد هزار تومان او را جریمه می کنند.}

در ضرر مالی که این آقا اگر بخواهد نماز ایستاده بخواند صد هزار تومان او را جریمه می کنند آقای خوئی فرموده اگر نماز ایستاده بخواند نمازش باطل است، چون لاضرر وجوب نماز ایستاده را از او برداشت و او را داخل کرد در موضوع وجوب نماز نشسته.

**اقول:** ما اینها را قبول نداریم می گوئیم تا به حرج نیفتی اصلا واجب است نماز بخوانی، چون شما با امتثال امر خدا تحصیل نفع معنوی و اخروی کردی و این اصلا ضرر بر او صادق نیست و لااقل من الشک، اینکه محقق مراغی گفت شک داریم که آیا نفع اخروی و معنوی به ما می دهند و اصل عدم نفع اخروی و معنوی است ولذا نقص مالی محرز است بالوجدان جائی که دلیل خاص نداریم بر اینکه این نقص مالی جبران می شود با نفع اخروی اصل عدم جبران آن است، خوب اینکه اصل مثبت است اثبات نمی کند تحقق ضرر را، و تا احراز نکنیم تحقق ضرر را که به لاضرر نمی توانیم تمسک کنیم.

{سؤال و جواب: ده میلیون بده آب بخر، اگر به حرج می افتی ما جعل علیکم فی الدین من حرج، اگر به حرج نمی افتی باید ده میلیون بدهی و آب وضوء بگیری، مگر اینکه آنقدر مبلغ زیاد باشد که یا به حرج بیفتی یا عرف به نظر عرفی بگوید که تمکن از وضوء نداری که بشود غیر متمکن از وضوء عرفا، و الا اینکه نص دارد که یشتریه بالف درهم}.

خلاصه عرض ما این است که اصل مدعای فاضل تونی و محقق مراغی را ما قبول داریم که به نقصی که مقابلش نفع است ضرر نمی گویند، اما این معنایش پذیرش کلام فاضل تونی و محقق مراغی نیست، زیرا یک وقت معاوضه می شود مثل اینکه ده دینار می دهم معاوضه می شود با یک جنس پانزده درهمی این ضرر نیست، اما یک وقت شخصی می آید ده دینار مرا به زور از من می گیرد یا می آید جنس ده درهمی مرا تلف می کند، بعد به عنوان تدارک ضرر عقلاء و شرع بر او واجب می کنند جبران این ضرر را، یا خود او یا شخص ثالث ترحم می کنند و جبران می کنند ضرر مرا بدون اینکه یک نوع معاوضه ای در کار باشد، بلااشکال عرف می گوید ضرر کرد این آقا که ده درهمش را تلف کردند، مثل اینکه زید بیاید ده دینار مرا تلف کند بیمه جبران کند، اینکه رافع ضرر نیست عرفا، بله اگر معاوضه باشد یا من تا این ده دینار را ندهم آن پانزده دینار گیرم نمی آید ولو معاوضه شرعیه و عقلائیه نیست، من باید ده دینار تلف کنم تا پانزده دینار گیرم بیاید، ولو معاوضه شرعیه در ضمن بیع و مانند آن نباشد، بله، اینجا نمی گویند ضرر، اما اگر نه، معاوضه و شبه آن نیست، شخصی به من نقصی وارد کرد اینکه معاوضه نیست، ده دینار من را اتلاف کند و بعد تبرعا یا جبرا تدارک کرد ده دینار تلف شده از مرا، نمی گویند که شما ضرری نزدی، نخیر ضرر زدی و تدارک کردی، اینکه رافع صدق ضرر نیست، اگر کسی منزل زید را تخریب کند به قصد تجدید بنا، بله این ضرر مالی به زید نزده است، ولی اگر تخریب بکند خانه او را بعد مجبور می کنند این شخص که تخریب کرده خانه زید را که باید خسارت را به او پرداخت کنی، می گویند خسارت ضرری را که به او زدی باید پرداخت کنی، اینکه رافع صدق ضرر نیست.

اگر یک شخصی خودش به قصد تعویض می آید خانه را تخریب می کند تا دو مرتبه بسازد، بله به او ضرر مالی نمی گویند، چون می گوید من دارم به تو خدمت می کنم ولو تو راضی نیستی و شرعا کار من حرام است ولی من دارم به تو خدمت می کنم خانه قدیمت را تخریب می کنم تبرعا تجدید بنا می کنم به نحو احسن، من به تو زیان نزدم - مگر به قول محقق مراغی به لحاظ چند ماهی که محروم شد مالک از منافع این خانه- ولی اگر نه، من تخریب بکنم خانه شما را و بعد اجبار بکنند مرا یا تصمیم بگیرم خسارت بدهم، حال یا نقدی بدهم یا با تجدید بنا خسارت به شما پرداخت کنم، این عرفا رافع صدق ضرر نیست، می گویند ضرر به او زد بعد تدارک کرد.

ولذا اینطور نیست که هر تدارکی رافع صدق ضرر باشد، نه ضرر زده بعد الزامش کردند به تدارک ضرر، و همینطور است اگر شخص ثالثی تبرع کند، زید اتلاف کند ده دینار من را شخص ثالثی ترحم کند بیاید ده دینار را جبران کند، هیچ وقت نمی گویند شما ضرر نکردی، نخیر ضرری کردی و شخص دیگری آمد جبران کرد.

ولذا از نظر فقهی اگر شخصی دچار خسارت بشود، حالا ماشینش خسارت ببیند یا خانه اش خسارت ببیند، و شرکت بیمه بیاید جبران بکند، یک وقت این شرکت بیمه دین شرعی آن شخصی که ماشین را دچار خسارت و نقص کرد شرکت بیمه از طرف او اداء دین کرد اینجا فائده صدق نمی کند، ماشین شخصی من بود یک آقائی آمد زد ماشین معیوب شد، شرکت بیمه به عنوان اداء دین آن شخص پولی به من پرداخت کرد به مقدار دین شرعی، اینجا فائده صدق نمی کند و تدارک ضرر هست، اما اگر نه، شرکت بیمه مرا بیمه کرده است و از طرف شخص ضرر زننده پول پرداخت نمی کند، یا بیش از بدهی او پول پرداخت می کند این فائده جدیده است و خمس دارد، منافات ندارد که من قبلش ضرری کردم، ضرر جای خودش فایده جای خودش، و باید این فائده جدیده را تخمیس بکنم اگر تا سر سال خمسی باقی بماند.

پس هر نفعی که بعد از یک نقص مالی به وجود می آید رافع صدق ضرر نیست، تا بعد بگوئید اگر مساوی باشد این نفع با آن نقص لاضرر و لانفع، اینطور گفت محقق مراغی، و اگر این نفع بیشتر باشد از آن ضرر، نه تنها ضرر صدق نمی کند بلکه فائده و نفع صدق می کند، این به طور مطلق درست نیست.

البته این نقض هایی که به محقق مراغی و فاضل تونی شده که لازم فرمایش شما این است که ضررهای سماوی را هم بیت المال باید جبران کند، چون لاضررَ غیر متدارک پس لازم است تدارک این ضرر، نه این نقض ها به این دو بزرگوار وارد نیست، قطع نظر از این نکته ای که الآن عرض کردم که تدارک شخص ثالث رافع صدق ضرر نیست، فرق است بین تدارک شخص ثالث و تدارک شخص ضرر زننده، تدارک شخص ثالث قطعا رافع صدق ضرر نیست.

{جواب سؤال: بیت المال شخص ثالث است، او که به ما ضرر نزد، سیل خانه ما را تخریب کرد، بیت المال که دارد تدارک می کند رافع صدق ضرر نیست}.

علاوه بر این، خود محقق مراغی توجه دارد به این نقض، گفته که در اینجا ما واجب نمی دانیم بیت المال تدارک کند، زیرا معنایش این است ضرر را از من بردارند بر دوش بیت المال تحمیل کنند، این که نفی ضرر نشد بلکه نقل ضرر شد از من به بیت المال، یعنی بر فرض بگوئید با تدارک این خسارت توسط بیت المال دیگر صدق نمی کند که متضرر شدم، اما نقل شد ضرر از من و منتقل شد به مسلمین، بیت المال مسلمین متضرر شد، لاضرر نافی ضرر است نه ناقل ضرر از یک مورد به مورد دیگر و ناقل ضرر از یک فرد به یک فرد دیگر، این راجع به این بحث.

راجع به لاضرر نتیجه این شد که مرددیم لاضرر نهی است یا نفی، و سیأتی که قدر متیقن از لاضرر این است که اضرار به غیر را شارع حلال و مباح نکرده است.

**"مفاد لاضرار"**

اما لاضرار، لاضرار هم به نظر ما در اینکه نهی باشد نهی بودن لاضرار برای ما خیلی واضح است، زیرا ضرار فعل مکلف است، لاضرار نهی است اما نه این که لا انشاء نهی است، نه، جمله نافیه است به غرض تحریم، مثل لارفث، ما این مقدار برایمان شبهه ندارد.

ولی اینکه آیا ضرار چیست؟ ضرار آیا همان اضرار است یا تعمد الاضرار است یا محاولة الاضرار است یا به تعبیر آقای سیستانی اضرار مکرر و مستمر است، اینها برای ما روشن نیست، روشن است که ضرار قطعا تحریم شده ولی نمی دانیم مطلق اضرار است یا تعمد الاضرار است یا محاولة الاضرار است که آقای خوئی فرمود که یعنی تلاش کنیم به دیگران زیان بزنیم چه زیان بزنیم وچه موفق به آن نشویم، و یا به تعبیر آقای سیستانی اضرار مستمر ومتکرر است.

ولی در اینکه از لاضرار بیش از تحریم ضرار استفاده نمی شود در این شک نداریم، ولذا اینکه آقای سیستانی و آقای صدر تلاش کردند از لاضرار یک مطالب جدیدی در بیاورند اینها برای ما قابل قبول نیست، مثلا آقای صدر می گویند لاضرار یعنی کسانی که با بهانه قرار دادن حق شرعی این حق شرعی را وسیله اضرار به دیگران قرار می دهند، یک حق شرعی دارند، سمره حق شرعی داشت که عبارت بود از دخول در منزل رجل انصاری، اما این را بهانه قرار می داد تمسک می کرد به این حق شرعی برای اضرار به رجل انصاری، ایشان می گوید ضرار تعمد الاضرار است به این نحو که حقی را مستمسک قرار بدهیم برای اضرار به دیگران، و لاضرار می گوید حقی را که شما مستمسک قرار بدهید برای اضرار عمدی به دیگران ما رفع می کنیم، ولذا حق سمره رفع و نفی شد، بعد ایشان می گوید در فقه مشابه زیاد داریم، آن مردی که از حق طلاق سوء استفاده می کند و وسیله قرار می دهد الطلاق بید من اخذ بالساق را برای اضرار به زوجه، لاضرار می گوید نه، این حق انحصار طلاق به دست شوهر را ما نفی می کنیم و رفع می کنیم، حق طلاق را به زن هم می دهیم.

 **اقول:** این فرمایشات دلیل ندارد، اینکه ایشان می گوید که لاضرار هم معنایش نفی است، نفی حقی که شخص مستمسک قرار می دهد آن حق را برای تعمد اضرار به دیگران، اینها در نمی آید از لاضرار، شما که می گوئید ضرار یعنی تعمد اضرار، لاضرار یعنی حرام است تعمد اضرار به دیگران، ضرار فعل مکلف است، اسم مصدر هم که نیست تا بگوئید لا بر سر اسم مصدر ظهور در إخبار دارد نه ظهور در انشاء تحریم، ضرار فعل مکلف است، چه جوری شد از شکم لاضرار نفی حقی که مستمسک بشود برای تعمد اضرار به دیگران استفاده بشود، اینها را ما نمی فهمیم.

ایشان می گویند پیامبر حق سمره را نفی کرد فرموده تو حق ابقاء شجره در منزل رجل انصاری نداری، ولذا فرمود اقلعها و ارم بها وجهه، صرفا تحریم ضرار را پیامبر بیان نکرد، نفی حق سمره را هم بیان کرد، اینها در نمی آید از قضیه سمره، پیامبر به سمره فرمود ضرار حرام است، و چون سمره اباء می کرد از پذیرش این مطلب و اصرار داشت بر ارتکاب حرام، پیامبر از باب منع از منکر فرموده درختش را بکنید بیاندازید طرف خودش تا دیگر این شخص مرتکب این منکر نشود، نفی وضعی حق استفاده نمی شود، بله وقتی درختش را بکنند موضوع حق او از بین می رود .

تعمد الاضرار حرام بود بر سمره ولی تا وقتی درخت بود سمره حق دخول مع الاستئذان داشت، حق سمره دخول مع الاستئذان بود، تا درخت بود حق دخول مع الاستئذان بود، ولی از باب منع از منکر پیامبر فرمود این آقا گوش به حرف حساب که نمی دهد درختش را بکنید برای منع از منکر، اما اینکه با وجود درخت در این زمین حق سمره که دخول مع الاستئذان بود نفی بشود از کجای روایت فهمیده می شود.

شما در بحث زوج و زوجه همین را می گوئید، می گوئید اگر مردی از حق انحصار طلاق به دست زوج سوء استفاده می کند می گوید آنقدر نگهت می دارم که موهایت مثل دندانهایت سفید شود، لاضرارَ، بیخود فکر می کند در این حال حق طلاق به دست اوست منحصرا، نخیر لاضرارَ، نفی حق انحصار طلاق به دست زوج را از لاضرار می فهمیم.

انصاف این است که ما چنین چیزی نمی فهمیم، حالا چه قرینه ای بوده است ایشان از لاضرار چنین چیزی فهمیده است ما نمی دانیم، بله شما از راههای دیگری اثبات می کنید که این زن حق دارد مرافعه کند به حاکم شرع و حاکم شرع او را طلاق حکومتی بدهد، او بحث دیگری است، با لاضرار نمی شود آن را فهمید، آن را بعدها اشاره خواهیم کرد که چطور طلاق حاکم را می شود در این موارد اثبات کرد.

اما آقای سیستانی می فرماید مدلول استعمالی لاضرار عدم وقوع ضرار است در خارج، و ضرار هم که اضرار مکرر و مستمر بود، بعد ایشان می فرمایند ما از این جمله لاضرار سه تا مطلب استفاده می کنیم:

مطلب اول این که ایشان می فرماید اضرار حرام است و نیز شارع ولایت قائل شده برای حاکم که جلوی ضرار را بگیرد، عبارت ایشان این است که سه چیز می فرماید از ضرار و لاضرار استفاده می شود، مطلب اول تحریم ضرار، تحریم ضرار در ضمنش این مطلب نهفته است که هم عقاب اخروی دارد ضرار و هم تعزیر دارد توسط حاکم و هم اگر این ضرار منجرّ به اتلاف مال دیگری بشود موجب ضمان هم هست.

پس مطلب اول تحریم است که مستبطن عقاب اخروی و تعزیر دنیوی توسط حاکم و ضمان در موارد اتلاف مال غیر است.

مطلب دوم این است که از لاضرار می فهمیم این است که شارع تشریع کرده که یک وسائلی اتخاذ بشود تا ضرار در خارج محقق نشود، مثل نابود کردن وسیله اضرار، اگر ممکن نیست منع این شخص مگر با نابود کردن ابزار جرم و ابزار اضرار، ابزار اضرار را نابود می کنیم، مسجد ضرار را نابود می کنیم از باب لاضرار، درخت سمره رامی کَنیم بر اساس لاضرار.

خوب بر چه اساس این را می گوئید؟ ایشان می گوید بر دو اساس، یک قانون نهی از منکر، دوم قانون اجراء عدالت اجتماعی بین مردم که از شؤون ولیّ امر است، ولیّ امر چون باید ایجاد عدالت اجتماعی بکند جلوی ضرار را باید بگیرد و ابزار دست فرد را که می خواهد با آن ابزار ایجاد ضرار بکند اگر نیاز شد آن ابزار را نابود کند.

مطلب سوم این است که شارع یک احکامی را جعل کرده است که موضوع اضرار را از بین ببرد، مثل این که حق الشفعه قائل شده برای شریک، قضی بالشفعه و قال لاضرر ولاضرار، ارث زوجه را از زمین برداشته در روایت دارد به خاطر اینکه اضرار به ورثه نزند، چون زوجه می رود شوهر می کند شوهر را می آورد خانه اینها او مسلط می شوند بر خانه ورثه.

 **اقول:** این مطالب از لاضرار استفاده نمی شود، حرف ما این است، لاضرار تحریم ضرار است تمام شد ورفت، پیامبر هم فرمود ضرار حرام است و از باب منع از منکر که توقف داشت بر قلع شجره قلع شجره کردند، بیش از این استفاده نمی شود، اینها مطالبی است که باید بر هر یک دلیل مستقلی اقامه بشود، بله اگر منع از منکر توقف داشت بر اعدام وسیله منکر، حاکم می تواند اعدام کند، مکلف هم قدر متیقن این است که به اذن حاکم می تواند اعدام کند، ولی اینها از روایت استفاده نمی شود، از لاضرار استفاده نمی شود.